روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۶۰۳۶۱۲۲ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۲۰ دی ۱۳۹۹ • ۲۵ جمادی‌الاول ۱۴۴۲ • ۹ ژانویه ۲۰۲۱
سال هجدهم • شماره ۳۹۱۱ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۱ • اذان مغرب ۱۷:۲۹
اذان صبح فردا ۵:۴۶ • طلوع آفتاب ۷:۱۴

fardashargh@gmail.com

روزنامه فردا

نور نوشت

اشغال ساختمان کنگره آمریکا توسط طرفداران ترامپ، عکس: Jason Andrew the newyorktims

یادبود

برای لیلی مادر سام

گیسو فغفوری

سال نفس‌گیر ۱۳۸۸ بود. در مجله ایراندخت صفحه‌ای داشتم برای گفت‌وگوی خانوادگی با چهره‌ها. به خانه‌شان می‌رفتم و گزارشی از آن دیدار را می‌نوشتم. یکی از آن روزها همراه همسرم، سراغ پرویز رجبی، نویسنده و پژوهشگر تاریخ و همسرش «لیلی هوشمندافشار» رفتیم که دیروز از دنیای ما رفت. این روزها لیلی هوشمندافشار به‌خاطر پسرش سام رجبی، یکی از زندانیان محیط زیست، شناخته می‌شود، اما او جدا از شرایط این روزهایش هم شخصیتی مستقل داشت. هزار روز آخرش زندگی او پر از رنج و درد بود و با آن بانوی سرحال و پرحوصله آن دیدار فرق داشت.

آن روز از یک سربالایی تند و نفس‌گیر گذشتیم و رسیدیم به خانه باصفای آنان. دیر رسیده بودیم و پرویز رجبی بعد از یک سکته مغزی بدنش فلج بود و بداخلاقی می‌کرد. این را خودش می‌گفت، اما بیشتر نمایش بداخلاقی بود. او که با لباس رسمی منتظر مانده بود و بعد وقتی ما رسیدیم، لباس رسمی را از تن کنده و لباس خواب پوشیده بود، وقتی که عکاس آمد، نمی‌خواست لباس بپوشد، زیرا لباس‌پوشیدن برای او دشوار بود. لیلی خانم واسطه شد تا بداخلاقی نمایشی استاد تغییر کند و با اصرار ما و او بالاخره پیراهنش را پوشید. ما روبه‌روی زن و مردی نشستیم که همین دو روز پیش چمدان سفر پسرشان را بسته بودند و او را راهی زلاندنو کرده بودند تا مهندسی محیط زیست بخواند و برگردد و هنوز خانه‌شان رنگ‌وبوی میهمانی خداحافظی او را داشت.

از بچه‌های دیگرشان پرسیدیم؛ از دو دخترشان گفتند که یکی در آلمان بود و دیگری در تهران.

او تأکید کرد: «دو دخترم از همسر آلمانی‌ام هستند، اما آنها را هم لیلی بزرگ کرده و مادر واقعی‌شان لیلاست» و بعد از همین‌جا گریز زد به بزرگواری همسرش و رنجی که در زندگی‌اش کشیده بود و گفت: «زحمت کشید، خیلی زحمت کشید. فقط زحمت نکشید، خون دل هم خورد». از همین‌جا لیلی خانم هم وارد بحث شد و حرف‌های او را با بزرگواری رد کرد و گفت: «نه خون دل نخوردم! من برای بچه‌ها احترام قائلم. واقعا خوشحال می‌شوم که ببینم بچه‌ها راضی‌اند. هیچ‌وقت نمی‌گویم چه‌جوری باشند یا چه کاره باشند، می‌گویم راضی باشند». رجبی تأکید کرد: «اگر همسرم نبود، من راه دیگری را می‌رفتم و به اینجا نمی‌رسیدم». بعد هم گفت: «روز به روز عشقم به خانمم بیشتر می‌شود».

لیلی هوشمندافشار زبان و ادبیات روسی خوانده بود و مدتی را در رادیو و تلویزیون به کار تحقیقی و ویرایش اشتغال داشت، اما بعدها اختلاف پیدا کرده و از آنجا بیرون آمده بود و بعدتر هم به‌خاطر بچه‌ها در خانه مانده بود. او گفت: «اصولا آدمی نیستم که بخواهم مطرح باشم!». وقتی پرسیدیم چرا، جواب روشنی نداشت. گفت: «هرکسی شخصیتی دارد و شخصیت من این‌جوری است». از آشنایی‌شان پرسیدیم. پرویز رجبی با خنده گفت: «لیلی عاشق من شد».

او خندید و گفت: «راست می‌گوید، گولش زدم».

و ما آخرش هم نفهمیدیم که شوخی بود یا جدی، اما لیلی خانم جدی جدی گفت: «ما وقتی با هم آشنا شدیم، پرویز خیلی آرام‌تر، ساکت‌تر و افتاده‌تر بود».

به شوخی گفتیم: «پس همنشینی با شما این تأثیر را روی ایشان گذاشته».

رجبی خندید و گفت: «وقتی ازدواج کردم، همه مسئولیت افتاد گردن لیلی، من رها شدم، زنجیر پاره کردم». بعد هم تأکید کرد که حتما بنویسید زنجیر پاره کردم. ما در آن گفت‌وگوی مفصل از خیلی چیزها حرف زدیم، اما یکی از جالب‌ترین بخش‌هایش به تأسیس مهدکودک توسط لیلی خانم و استاد پرویز رجبی برمی‌گشت. آنها که در آلمان زندگی کرده و به ایران برگشته بودند، پس از انقلاب اسلامی زندگی‌شان با دشواری روبه‌رو شده بود و از راه نوشتن چرخ زندگی‌شان نمی‌چرخید، پس با تجربه‌ای که از آلمان داشتند و با تجربه‌ای که از برخورد با کودکان داشتند، بزرگ‌ترین مهدکودک ایران را با نام لیلی تأسیس کردند.

پرسیدیم آقای رجبی در آن مهدکودک چه کار می‌کردند؟ لیلی خانم: «آقایی می‌کردند»، اما رجبی می‌گفت: «رانندگی». او هم از یادآوری مهدکودک گل از گلش شکفته بود: «ما پول درنمی‌آوردیم، عشق می‌کردیم. ما از بس با بچه‌ها سروکله زدیم آنجا، خودمان هم شبیه بچه‌ها شدیم». بعد صدایمان زد پشت کامپیوترش و ایمیلی را از خانمی ایرانی در لندن نشان داد که پس از خواندن گفت‌وگوی رجبی در روزنامه اعتماد، از او پرسیده بود آیا او همان پرویز رجبی مهدکودک لیلی است؟ عکسی هم ضمیمه کرده بود که در آن پرویز رجبی جوان در حال اهدای جایزه‌ای به دختربچه‌ای است که صاحب ایمیل بود.

بخشی از گفت‌وگوی ما درباره رابطه آنان با فرزندانشان بود. لیلی خانم روزهای مدرسه دخترها را به یاد می‌آورد: «خیلی باهوش بودند، ولی در درس‌خواندن مشکل داشتند». پرویز رجبی میان حرف‌هایش دوید که: «اوضاعشان پریشان بود»، اما لیلی خانم قبول نمی‌کرد و تأکید می‌کرد: «پریشان نبود». بعد توضیح داد و از پسرشان گفت. لیلی گفت: «سام هم درس نمی‌خواند و شاگرد اول بود. همین امسال لای کتاب را باز نکرد، ولی نفر بیستم کنکور فوق‌لیسانس شد». پرویز رجبی گفت که بیشتر بار روی دوش لیلی بوده، اما او معتقد بود پرویز هم وظایف پدری‌اش را به‌خوبی انجام داده است.

پرویز رجبی گفت: «من نمی‌دانم چه کار کرده‌ام، اما فکر می‌کنم که آدم باگذشت و بی‌کینه‌ای هستم و همین اگر به بچه‌ها منتقل شود خوب است. گاهی شده بین من و پسرم دعوا شده، وقتی پسرم برگشته خانه رفته‌ام دستش را بوسیده‌ام و گفته‌ام من اشتباه کرده‌ام که او خجالت نکشد». درباره کتاب‌های پرویز رجبی هم حرف زدیم، اما گفت‌وگو درباره کویرهای ایران به لیلی خانم گره خورد. اگرچه قبل از کویرهای ایران پرویز رجبی سه کتاب منتشرشده داشت و کتاب‌هایش را ناشری مانند امیرکبیر چاپ کرده بود که از معتبرترین ناشران آن روز ایران بود، اما کتاب چهارم چیز دیگری بود. او وقتی کتاب چهارمش را شروع کرد که با لیلی هوشمندافشار ازدواج کرده بود و با هم سفر به دور ایران را شروع کرده بودند. آنها بسیار سفر کرده‌اند. پرویز رجبی می‌گفت: «تمام ایران را الک کرده‌ایم! اولین انسان‌های تحصیل‌کرده ایرانی هستیم که از کویر نمک گذشته‌ایم». لیلی نیز دشواری‌های این سفر را به یاد می‌آورد و خطر مرگ را که هنوز خبری از جاده‌ای نبود.

پرویز رجبی که چند سالی را برای تحصیل و کار در آلمان گذرانده بود، بار دیگر فیلش یاد آلمان می‌کند و با هم می‌روند آلمان، اما پس از چند سال برمی‌گردند به ایران. لیلی خانم می‌گفت: «بیشتر از یک ماه طاقت نمی‌آوردم، چه برسد به بعد. آنجا زمین ما نبود. ترجیح می‌دهم از هم‌وطن خودم فحش بشنوم، اما بیرون از ایران زندگی نکنم». رجبی ادامه داد: «خدا را شکر می‌گویم که آمدیم ایران» و لیلی خانم گفت: «وقتی وارد ایران شدم خاکش را بوسیدم» و بعد پرویز رجبی گفت: «من گفتم دل البرز برایم تنگه!». اینها را در حالی می‌گفتند که در ایران زندگی راحتی نداشتند. ما وقتی با هم حرف می‌زدیم ۱۵ سالی بود که در ایران زندگی می‌کردند و در این ۱۵ سال ۱۳ بار اسباب‌کشی کرده بودند.

روزگار کرونایی

ناقلان خاموش

● **ایسنا:** سازمان جهانی بهداشت (WHO) از کشورهای اروپایی خواست تا برای مهار نوع جهش‌یافته کروناویروس اقدامات بیشتری انجام دهند. «هانس کلوگه»، مدیر بخش اروپایی سازمان جهانی بهداشت در اروپا گفت: «لازم است اقدامات سخت‌گیرانه‌تری برای مسطح‌کردن شیب نمودار موارد افزایشی ابتلا به نوع جدید کروناویروس در برخی کشورها انجام شود». وی افزود: «در حال حاضر ۲۲ کشور اروپایی مواردی از ابتلا به نوع جهش‌یافته را گزارش کرده‌اند که این وضعیت نگران‌کننده است». نوع جهش‌یافته کروناویروس اولین بار در ماه نوامبر در انگلیس شناسایی شد که موارد ابتلا به آن در این کشور افزایش یافته است. گسترش نوع جدید کروناویروس بسیاری از کشورهای اروپایی را نگران کرده و موجب شده قرنطینه سراسری برای مقابله با افزایش درخور توجه موارد ابتلا در فصل زمستان اعمال کنند. به گزارش شبکه خبری بی‌بی‌سی، متخصصان سلامت تأکید کرده‌اند این ویروس نسبت به سویه‌های قبلی از قابلیت انتقال بیشتری برخوردار است اما لزوما برای مبتلایان خطرناک‌تر نیست. همچنین نتایج یک بررسی نشان داد: «حداقل نیمی از موارد انتقال بیماری کووید۱۹ در سطح جهان ممکن است توسط ناقلان خاموش بیماری صورت گرفته باشد که ناآگاهانه ویروس را به دیگران منتقل کرده‌اند». نتایج این بررسی تأکیدکننده اهمیت اقدامات ضروری در حوزه سلامت عمومی از قبیل رعایت فاصله اجتماعی، استفاده از ماسک و شست‌وشوی دست‌ها حتی در افرادی که احساس کسالت ندارند، است تا از گسترش ویروس جلوگیری شود. محققان آمریکایی اظهار کردند: «برای کنترل همه‌گیری باید گسترش خاموش همه‌گیری را که از طریق ناقلان خاموش انجام می‌شود مورد توجه قرار داد».

اتفاق

فداکاران و پوزخندزنان

با گسترش ویروس کرونا، مصائبی به دنبال همه‌گیری ناشی از آن رخ داده است. ازجمله آنان کمبود خون است که بارها و بارها در این مدت شاهد آن بودیم. هرچند این روزها اعلام شده که آمار کشته‌شدگان این بیماری روزبه‌روز کاهش یافته و حتی به تعداد ۸۵ نفر در روز رسیده است اما نگرانی از کمبود خون باز هم مطرح است. ماه پیش بود که اعلام شد ذخایر خون ایران به حداقل رسیده است که پس از آن مردم با حضور پرشور و شگفت‌انگیز اقدام کرده‌اند. حالا دوباره این نگرانی مطرح شده و سخنگوی سازمان انتقال خون گفته است که «ویروس کرونا از طریق اهدای خون قابل انتقال نیست و بنابراین اهدای خون حتی در روزهای شیوع ویروس عملی بی‌خطر و مطمئن تلقی می‌شود. نکته دیگر که مردم و به‌ویژه اهداکنندگان خون باید مورد توجه قرار دهند، این است که در کیت‌های تشخیصی برای کرونا از ترشحات بزاق و بینی فرد مشکوک به کرونا استفاده می‌شود و این کیت تشخیصی هیچ ربطی به خون ندارد. مردم توجه داشته باشند که نیاز به خون همیشگی است، پس بنابراین بیماران نیازمند به خون را فراموش نکنند و به کمک این بیماران بشتابند». این فقط در زمینه خون و اهدای آن نیست که مسئولان نیازمند حمایت و یاری مردم هستند. در واقع حالا دیگر لازم نیست بیننده و شنونده رسانه‌های آن سوی آب باشید تا در جریان کمبودها و درخواست مسئولان برای همراهی قرار بگیرید. پیامک‌هایی که روزانه به تلفن همراه می‌آید این وظیفه را برعهده شما می‌گذارد. وقتی به شما اعلام می‌شود که با خاموش‌کردن یک لامپ از خاموش‌شدن چراغ یک نفر دیگر جلوگیری می‌کنید یا وقتی از شما خواسته می‌شود که لباس بیشتر بپوشید تا گاز یکی از هموطنان شما قطع نشود یا مدام اعلام می‌شود که برق خیابان‌ها پس از ساعت ۹ قطع می‌شود همه خواسته های روزانه مسئولانی است که بر عهده شما به عنوان یک شهروند قرار می‌گیرد. وقتی می‌خوانیم که به گفته رئیس سازمان محیط زیست «مردم هم واقعا باید همکاری کنند. دمای ۲۴ درجه برای زندگی‌کردن مردم در خانه کافی است، ولی مردم در خانه می‌خواهند لخت شوند و دما را افزایش می‌دهند که این در مصرف انرژی مؤثر است. مردم در رختخواب لخت شوند، در اتاق نشیمن لباس بپوشند» و بعد هم پیامک می‌آید و خبر خاموشی‌های کرج، گرگان، رشت، بجنورد و البته تهران یعنی یک گرفتاری دیگر هم به معضلات روزانه شهروندان از جمله آلودگی هوا، دعوای سوختن یا نسوختن مازوت و... اضافه می‌شود و به رویشان می‌آورند که آنها کم‌کاری کرده‌اند. آن وقت است که سؤال‌های مردم شروع می‌شود که مگر مدارس تعطیل نیستند؟ مگر حداقل بیش از چهار هزار مدرسه در تهران و شهرهای دیگر از گاز برای گرمایش استفاده نمی‌کنند و بیش از ۳۰ واحد دانشگاهی در تهران مانند دانشگاه شریف و خوابگاه‌های این دانشگاه‌ها تعطیل‌اند و دیگر نه برای گرمایش و نه برای طبخ غذا کسی در آنها نیست و تازه هنوز هوا هم به زیر صفر نرسیده است. هرچند واقعیت یعنی بحران مصرف انرژی، واقعیتی عیان است؛ اما در این مجال کوتاه قرار نیست به این مسئله پرداخته شود، هدف طرح این سؤال است که «چرا مسئولان این اندازه از مردم انتظار همراهی دارند؟» و چرا وقتی بحران پیش می‌آید برای حل آن اقدام و اعلام می‌کنند؟ سؤال‌هایی کوتاه که جواب‌های آن را تحلیلگران نظرسنجی‌ها بارها برای مسئولان تشریح کرده‌اند. رفتارهای مردم در شبکه‌های اجتماعی در پوزخندزدن به این پیامک‌ها خود نشان از بحران دیگری دارد که جامعه‌شناسان آن‌قدر بیان کرده‌اند که انگار مسئولان دیگر نمی‌شنوند.

حاشیه‌نگار

جمعیت، سیاست، همهمه؛ فقدان سکوت

رضا صدیق

هرچه جمعیت نقطه‌ای بالاتر باشد، شلوغ‌تر است و هرچه شلوغ‌تر، پرهیاهوتر است و سروصدای در آن نقطه به همین میزان بیشتر است. با این منطق وقتی آخرین آمار جهانی از ۱۰ شهر پرجمعیت دنیا را بررسی می‌کنی، به‌صورتی اجتناب‌ناپذیر درباره شلوغ‌ترین و همچنین پرسروصداترین شهرهای دنیا سخن می‌گویی. نکته مهم درباره مقیاس یا مترهای این آمارگیری این است که این آمار «شلوغی» و «سروصدا» را در نقطه‌ای به اسم شهر مبنای شهریت می‌داند و بنا بر این مقیاس نیز عزم می‌کند تا «ترین» شلوغی شهر را در بین شهرها پیدا کند.

در این گزارش رسمی آمار از شرق شانگهای و توکیو تا غرب نیویورک در رقابت هستند تا عنوان شلوغ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر را از آن خود کنند. در میان ۱۰ شهر پرجمعیت بیشتر نام شهرهای مشرق‌زمین مثل قاهره و بمبئی به چشم می‌خورد، به‌علاوه مسکو و چین و ژاپن که صاحب صنعت هستند و آمریکا. این آمار را می‌توان به طرق مختلف ماتریالیستی تحلیل و بازنمایی کرد. به این معنا که نسبت پرجمعیت و شلوغ‌ترین شهرها در کارکرد اقتصاد و سیاست چه جایگاهی دارد و چگونه می‌توان آمار جمعیت را به تحلیل اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی بسط داد. مارشال برمن در تشریح صنعتی‌شدن اروپا یکی از مهم‌ترین علل قوام‌یافتن صنعتی‌شدن را مسئله نیروی کار یا همان جمعیت می‌نامد. او درباره رابطه مستقیم کار، جمیعت و صنعتی‌شدن انگشت اشاره را به سمت نیروی کار - جمعیت می‌چرخاند و عامل ساختار صنعتی‌شدن را استثمار و کارگر برمی‌شمارد. با این الگو، ۱۰ کشور بالانشین در فهرست پرجمعیت‌ترین شهرهای جهان را می‌توان به دو دسته «صنعتی‌شده» و «قابل‌صنعتی‌شدن» تقسیم‌بندی کرد. دسته اول و صنعتی‌شده‌ها، کلان‌شهرهایی هستند که به واسطه صنعتی‌شدن باعث تمرکز جمعیت و نیروی کار در آن نقطه شده‌اند و صاحبان سرمایه به واسطه «کار» یا رؤیای زندگی بهتر توانسته‌اند بخش زیادی از جمعیت را دور خود جمع کنند. مثال این نکته چین است؛ تجمع نیروی کار ارزان و جمیعت زیاد نیروی کار در پروسه و نقطه صاحب صنعت شدن، یکی از مهم‌ترین فاکتورهای چین به‌عنوان قطب امروز اقتصادی در دنیاست، یا ژاپن به نحوی دیگر و نیویورک به طریق اولی. دسته دوم اما، یعنی شهرهای پرجمعیت «قابل‌صنعتی‌شدن»، با همان متر و مبنا به دلیل نیروی کار بالا قابلیت سوءاستفاده دارند و این دقیقا همان نقطه‌ای است که استعمار قرن‌هاست از دریچه‌اش به دل آب و خاک این منطقه زنده است. مثال این نکته را در تاریخ هند و همین حالا مصر می‌توان جویا شد. به این معنا که سرمایه‌داری در ساخت پارادوکس «کار نیاز به نیروی کار دارد» و «زندگی مدرن با فرزند کمتر محقق می‌شود» کشورهای نیمه‌صنعتی یا صنعتی‌نشده را دچار بحران هویت می‌کند و به این واسطه، هرچه این کشورها ضعیف‌تر، غیرصنعتی‌تر و پرجمعیت‌تر باشند، بنگاه‌ها و مشتریان بهتری برای صنعت و کالای سرمایه‌داری خواهند بود؛ زیرا صاحبان سرمایه، به واسطه فرهنگ و تعریف سبک زندگی نوین، شکل استعمار خود را تغییر داده و دیگر به واسطه تغییر ذهن و تغییر بدیهیات حیات به مسائل خودخوانده، کشورهای تحت استعمار را خودخواسته به دست می‌آورد.

این بحث مفصل است و جای گپ‌وگفتی ورای یک ستون دارد، اما غیر از تحلیل ماتریالیستی و اقتصادی از این آمار، می‌توان از دریچه معرفت‌شناسی نیز به تماشای آن نشست. فرض لامتغیر در تهیه این گزارش، ایده مهمی را در خود دارد؛ اینکه شهر به‌عنوان نقطه‌ای که برای زندگی انسان مدرن تعریف شده، محیطی است که در آن جمعیت به تراکم می‌رسد و به دلیل مختصاتی که شهر برای آدمیان مهیا می‌کند، شلوغی و سروصدا و همهمه امری بدیهی است و مگر می‌شود شهر و کلان‌شهر چیزی جز این باشد؟ این نقطه دقیقا همان محل ورود به خودآگاهی است.

خودآگاهی از این منظر که این آمار آشکارا از فقدان سکوت سخن می‌گوید. فقدانی که زندگی مدرن و شهری برای آدمی رقم زده، همان بزنگاهی است که در ادب و فلسفه، مؤکدا درباره‌اش سخن رانده شده و از اهمیت کسب آن طومارها نوشته است؛ طومارهایی که در انتها و ابتدا بر این موضوع اصرار می‌ورزند که سکوت و گوش‌سپردن به سکوت، طریقی است که تعقل و اندیشه از دل آن سنتز می‌شوند و متولد. حال زندگی شهری و کلان‌شهری، این عنصر را از انسان گرفته و به جایش تعاریف خودساخته‌ای درباره سکوت ارائه داده است تا مانند باقی چیزها، آدم شهری دلش را به حداقل تقلیل‌یافته سکوت خوش کند. حال اینکه از خود می‌توان پرسید: چگونه انسان می‌تواند در محیطی که بدیهیاتش شلوغی، صدا و همهمه است و خالی از سکوت، بیندیشد یا خود را در مناسبات این دنیای عجیب و متغیر تعریف کند؟ چگونه انسان می‌تواند راه خود را بدون تأثیر همهمه و هیاهو پیدا کند؟ چگونه است که یکی از حیاتی‌ترین ابزار و موقعیت‌های زیست از انسان گرفته می‌شود و او حتی آگاه به آن نیست؟

ما سکوت را گم کرده‌ایم. صدای شهر همیشه و همه‌جا هست حتی آن دمِ انتهای شب که در دوردست خود را نمایان می‌کند. حتی در خلوت ما نیز جولان می‌دهد این همهمه که شهر به ما آموخته است که حتی برای تنهایی‌ات هم صدایی انتخاب کن، هر صدایی از موسیقی تا سخنرانی تا حتی فیلم و تلویزیون، یعنی ما حتی در تنهایی‌مان که می‌تواند مجرایی برای کشف سکوت باشد نیز صدا تولید می‌کنیم به خیال اینکه سکوت را پیدا کنیم و این چه رفتار پارادوکسی است! به همین دلیل نیز بیراه نیست بگوییم که ما آدمیان شهری اصلا سکوت را نمی‌شناسیم. اصلا نمی‌دانیم سکوت چیست. ما تنها در مقاطعی از زندگی خود، در لحظاتی کوتاه شاید تجربه‌اش کرده باشیم. وقتی این‌قدر بیگانه‌ایم، چگونه در میان بدیهیات شلوغی شهر از سکوت سخن می‌گوییم؟ ما حتی به دنبال نشانی سکوت هم نرفته‌ایم. ما اصلا هنوز متوجه نشده‌ایم که سکوت را تجربه نکرده‌ایم. آن که توانسته، اگر تجربه‌اش کند، حتما می‌داند که شنیدن سکوت چه بر شهود انسان می‌افزاید تا به قول سقراط عجب «بداند که نمی‌داند».

رسانه

رسانه‌های مستقل و نکبت جنگ؛ بحران‌زایی یا بحران‌زدایی؟

پژمان موسوی

● در جهان امروز، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی یکی از حقوق بنیادین شهروندان در جوامع دموکراتیک است و شفافیت اخبار و اطلاعات، لازمه آن؛ شفافیتی که لازمه اعتماد است و پایه تمامی تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها، نه فقط در ایران که در تمامی کشورهای جهان؛ شفافیتی که در این روزهای پایانی ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ و شایعاتی که درباره احتمال وقوع جنگ در منطقه مطرح است، اساسا در کشور و در نسبت میان مردم و مسئولان به چشم نمی‌خورد. البته این عدم شفافیت طبیعی هم هست چراکه پیش‌نیاز شفافیت، اطلاع‌رسانی درست و دقیق است و اینجاست که رسانه‌های داخلی در آن به‌صورت جدی لنگ می‌زنند. به مردمی فکر کنید که ناگهان با نامه رئیس‌جمهور سابق به رئیس‌جمهور فعلی مواجه می‌شوند با این تیتر عجیب: جلوی جنگ را بگیرید! به نظرتان، مردم با دیدن این نامه و سکوتی که در رسانه‌ها و در میان مسئولان درباره موضوع این نامه وجود دارد چه تصوری پیش خودشان می‌کنند؟ مهم نیست که خطر جنگ چقدر جدی است، یا اصلا شایعه است یا واقعیت، وقتی موضوعی درباره خطر شوم جنگ مطرح می‌شود، رسانه‌های رسمی و حرفه‌ای موظف‌اند به صورت شفاف درباره آن بنویسند.

واقعیت این است که رسانه و بحران می‌توانند ماهیتا علت و معلول یکدیگر باشند، اما رسانه بیش از آنکه از بحران اثر بپذیرد بر بحران اثر می‌گذارد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین عوامل اجتماعی در درک عمومی جامعه از یک بحران، رسانه است. رسانه با قابلیت دوگانه خود در بحران‌زایی و بحران‌زدایی می‌تواند دغدغه سیاسی یک جامعه را در کانون توجه قرار دهد تا به یک بحران تبدیل شود یا بالعکس یک بحران را به گونه‌ای مدیریت کند که در نطفه خاموش شود. در یک بحران سیاسی مانند جنگ، کارکرد گاه متضاد رسانه در شکل‌دهی به افکار عمومی می‌تواند له یا علیه منافع دولت‌ها باشد. در شرایط جنگی یا در زمانی که شایعه جنگ مطرح است، رسانه می‌تواند با شفاف‌سازی یا پنهان‌سازی واقعیات جنگ، افراط و تفریط در اطلاع‌رسانی، برجسته‌سازی یا کوچک‌نمایی، برانگیختن احساسات مردمی یا ترویج انفعال و بی‌تفاوتی اجتماعی، افکار عمومی را به‌خوبی جهت‌دهی کند؛ این موضوع وقتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که رسانه‌های مستقل و ضد جنگ، در عمل سکوت می‌کنند و رسانه‌های جنگ‌طلب، به صورتی کاملا یک‌طرفه و جهت‌دار، درباره جنگ می‌نویسند. نوشتن رسانه‌های جنگ‌طلب از جنگ، البته تضمین شفافیت نیست چراکه آنها عموما جهت‌دار درباره جنگ می‌نویسند و افکار عمومی را در جریان جزئیات و نگاه‌های متفاوت و متضاد قرار نمی‌دهند. راه درست، نوشتن رسانه‌های مستقل از جنگ است؛ همان رسانه‌هایی که سیاست‌شان شفافیت است و خط‌مشی‌شان نوشتن از حقیقت جنگ و سیاست‌های جنگ‌افروزانه. ازهمین‌رو هم هست که مهم‌ترین دستورالعمل رسانه‌های مستقل ایران امروز، باید رعایت اصل شفافیت باشد و نوشتن از سایه شوم جنگ. یک نکته را هم نباید فراموش کرد، اگر رسانه‌های مستقل و حرفه‌ای، به وظیفه‌شان عمل نکنند، سایر بازیگران رسانه‌ای بی‌کار و خاموش نمی‌مانند و تجربه سال‌های گذشته در حاکمیت مطلق رسانه‌های مجازی، این موضوع را اثبات کرده است؛ نه جنگ‌ها مانند جنگ‌های پیش از آن‌اند، نه رسانه‌ها یک بازتاب‌دهنده صرف اخبار و رویدادهای جنگ. در روزگار ما اخبار و اطلاعات صرفا از فیلتر رسانه‌های کلاسیکی همچون تلویزیون، رادیو و مطبوعات به افکار عمومی دنیا منتقل نمی‌شود، بلکه با گسترش شبکه‌های نوین اطلاع‌رسانی و ترویج فضای مجازی در سپهر اطلاع‌رسانی جهانی، امکان انتشار اخبار و تحلیل‌هایی مستقل و متفاوت با قرائت رسانه‌های دولتی، برای بازیگران رسانه‌ای فراهم شده است. با ورود شبکه‌های اجتماعی و به موازات آن پویایی جامعه مدنی، جایگاه شهروندان در بحران‌های سیاسی از مردمی کنش‌پذیر به شهروندانی کنشگر و مسئول تغییر یافته است. هر شهروند می‌تواند به عنوان آلترناتیوی قدرتمند با پلتفرم‌های رسانه‌ای که در اختیار دارد با ازبین‌بردن انحصار رسانه‌ای رسمی، در فرایند روشنگری و بیداری افکار عمومی نقش‌آفرینی کنند. ازهمین‌رو هم هست که رسانه‌های رسمی و البته مستقل، نباید در این شرایط حساس قافیه را ببازند و عرصه را به تمامی به جنگ‌افروزان و مدافعان سیاست سکوت و سانسور واگذار کنند؛ این یک پیشنهاد یا توصیه نیست، ضرورت این روزهای روزنامه‌نگاری مکتوب ایران است.